

بررسی تحولات اخیر منطقه غرب آسیا در سایه گذار به نظم جدید جهانی

نشست تخصصی



سومین نشست تخصصی از سلسله نشست‌های پیش رویداد سومین همایش بین‌المللی افول آمریکا، با موضوع «بررسی تحولات اخیر منطقه غرب آسیا در سایه گذار به نظم جدید جهانی»، در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۲ توسط مرکز مطالعات آمریکا با حضور دکتر احمد زارعان (مدیر مرکز مطالعات منطقه‌ای دانشگاه جامع امام حسین (ع)، دکتر علیرضا اسماعیلی (پژوهشگر ارشد مسائل بین‌الملل)، دکتر حسین آجورلو (مدیرگروه غرب آسیا و شمال آفریقای مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر) و دکتر حسن محمد میرزائی (مدیر مرکز مطالعات آمریکا) برگزار شد.

در این نشست، ابتدا دکتر حسن محمد میرزائی (دبیر نشست و مدیر مرکز مطالعات آمریکا) با ارائه بحث مقدماتی افزود:

صحبت از مفاهیمی همچون افول آمریکا، جهان پسا آمریکا و نظم جدید جهانی، دیگر نه تنها یک ادعا که حاکی از واقعیتی مهم است که بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران دنیا آن را پذیرفته اند. در حال حاضر، شاهد این مسئله هستیم که آمریکا دیگر توانایی اعمال قدرت در قامت یک هژمون جهانی را ندارد و در بسیاری از تحولات مهم جهان همچون گذشته، نقش محوری را ایفا نمی‌کند؛ بنابراین تردیدی نیست که این کشور در کنار افول مطلق که ناظر به مسائل و مشکلات داخلی این کشور است، در عرصه بین‌المللی، مقبولیت و قدرت نرم در میان سایر دولت‌ها و کشورها نیز دچار کاهش نفوذ و به اصطلاح افول نسبی شده است.

باتوجه به این واقعیت‌های مهم و غیرقابل انکار می‌توان از دوره گذار از نظم سابق و آمریکایی، به دوره نظم جدید جهانی که نظمی چندقطبی است، یاد کرد؛ دوره‌ای که هم سرعت و هم شدت تحولات در آن بسیار بالا بود و هر کدام از کشورهای مهم دنیا، به دنبال نقش‌آفرینی جدی و تثبیت جایگاه راهبردی خود در نظم پیش رو هستند.

اما منطقه غرب آسیا به عنوان منطقه‌ای بسیار راهبردی که همواره در معرض تحولات و مسائل مختلفی بوده است و آستن اتفاقات

بزرگی در گذشته، حال و آینده است، نقش کلیدی را در دوره گذار و نظم آینده ایفا می‌نماید. حضور بزرگ‌ترین رقیب ایدئولوژیک و گفتمان دیگری گفتمان حاکم بر دنیای غرب (لیبرالیسم) و سردمداران آن ایالات متحده آمریکا، در این منطقه اهمیت آن را دوچندان کرده است، بی‌شک انقلاب اسلامی ایران و نظام برخاسته از آن، نقش مهم و کلیدی را در افول تمدن غرب و آمریکا ایفا می‌کند و ظرفیت‌ها و امکانات مادی و معنوی ویژه‌ای برای نقش‌آفرینی جدی در نظم جدید جهانی دارد.

از این رو، در این نشست تخصصی در تلاش هستیم تا رویدادهای اخیر و مهم منطقه غرب آسیا از جمله همگرایی نسبی ایران و عربستان، حضور دوباره رئیس‌جمهور سوریه در اجلاس سران عرب، درگیری‌های اخیر مقاومت فلسطین و رژیم صهیونیستی، مشکلات و شکاف داخلی در اراضی اشغالی قدس، انتخابات ترکیه و سایر تحولات منطقه را از دیدگاه این دوره گذار و نظم جدید جهانی، مورد بررسی قرار دهیم و با استفاده از نظرات اساتید گران قدر، گام‌های خوبی در این راه برداریم.

دکتر احمد زارعان: تغییر جدی در ماهیت نظم آینده، اتفاق نخواهد افتاد و اتفاقی که رخ خواهد داد، تغییر در سلسله مراتب توزیع قدرت در سطح جهان است.

معتقد هستیم، اگر این انقلاب گسترش پیدا نمی‌کرد، بقا هم وجود نداشت.

این دکترین گسترش، منجر به سیاست صدور انقلاب شد و توسعه ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی در محیط پیرامونی، منطقه‌ای و بین‌المللی، در دستور کار قرار گرفت و این یک قاعده کلی در همه جای دنیا است که هر جا توسعه ایدئولوژیکی اتفاق بیفتد، توسعه ژئوپلیتیکی اتفاق می‌افتد و این توسعه ژئوپلیتیکی اتفاق افتاد و ژئوپلیتیک انقلاب اسلامی در سطح جهان شکل گرفت.

تحولات عراق و تغییر نظم منطقه

به تدریج و به صورت خاص در ژئوپلیتیک جهان اسلام، به ویژه در منطقه غرب آسیا که بخشی از ژئوپلیتیک جهان اسلام به شمار می‌آید، نظم منطقه یا موازنه قدرت، به نفع جمهوری اسلامی ایران و متحدانش تغییر پیدا کرد البته سقوط صدام هم در این ماجرا تعیین‌کننده بود. در نهایت، صدام ساقط شد و این انرژی فشرده شده و متراکم شده انقلاب اسلامی در محیط غرب آسیا منتشر شد.

چرا روی نکته سقوط صدام خیلی تأکید داریم؟ در واقع، جمله‌ای که امام فرمودند که راه قدس از کربلا می‌گذرد، این یک واقعیتی است که به آن اعتقاد داریم و معتقد هستیم که عراق چه تأثیری در سرشت و سرنوشت تحولات منطقه و در آینده منطقه دارد؛ جدای از اینکه پایتخت حکومت حضرت حجت است. ما به عراقی‌ها می‌گوییم که

ما در دوره گذار یا به تعبیری در یک دوران برزخی قرار داریم؛ در حالی که هنوز نظم پیشین به طور کلی ضایع نشده است و نظم جدید هم مستقر نشده است. دوران گذار، درست‌ترین تعبیری است که به کار برده می‌شود. دوران گذار، مثل دالانی است بین دو اتاق که در حال حاضر، ما از این اتاق خارج نشده‌ایم و همین‌طور وارد اتاق دیگری نشده‌ایم؛ این به مانند اصطلاح برزخ است.

باتوجه به موضوع بحث، به نظر می‌رسد که تحولات منطقه ما در ۳-۴ دهه اخیر، یکی از پیشران‌های این تغییر نظم در سطح بین‌المللی است؛ یعنی آن اتفاقاتی که در منطقه ما (غرب آسیا) اتفاق افتاده است، یکی از پیشران‌های تغییر نظم در سطح بین‌المللی است. از سوی دیگر، منطقه ما هم از این تغییر تأثیر پذیرفته است و این یک تأثیرپذیری متقابل است.

توسعه ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک انقلاب اسلامی

شرایطی که امروزه در منطقه ما حاکم است، نتیجه پدیده‌ای است که اواخر قرن بیستم، منطقه را تحت تأثیر قرار داده است. پیروزی انقلاب اسلامی و توافق پیروزی انقلاب اسلامی، دو سیاست کلان یا دکترین کلان (دکترین بقا و دکترین گسترش) در کشور، هوشمندانه گرفته شد. برخی انقلاب‌ها، تنها بر دکترین بقا متمرکز می‌شوند اما رهبران انقلاب اسلامی (امام بزرگوار رضوان الله تعالی علیه)، بر مسئله گسترش، تأکید کردند که

قبل، سازمان دادند و هم‌افزایی کردند. با تمام قوا وارد میدان شدند که این نظم شکل نگیرد و ما به دوره پیش از ۲۰۰۳ برگردیم. در عراق، سوریه، لبنان و حتی در یمن که انقلاب اتفاق افتاد و نیروهای نزدیک ایران، قدرت گرفتند، ملاحظه شد که تلاش کردند این مسئله شکل نگیرد و در یمن، به شرایط قبل از سال ۲۰۱۰-۲۰۱۱ برگردند. اگرچه، این موارد برای ما هزینه‌زا بود ولی برای آن‌ها نتیجه‌بخش نبود.

تأثیر تحولات غرب آسیا و معادلات جهانی بر یکدیگر

تغییر نظامی که در منطقه شکل گرفت، تأثیرش را بر موازنه قوا در نظام بین‌الملل هم گذاشت. این مسائلی که ما از افول آمریکا صحبت می‌کنیم، در حال صحبت کردن درباره افول رتبه‌ای آمریکا هستیم و حواسمان هم باشد، زمانی که می‌گوییم آمریکا افول کرد، به این معنی نیست که آمریکا از جایگاه اول، به جایگاه صد و نودم تنزیل پیدا کرده است. خیر! این جمله، به این معنی است که آن هژمونی سابق و مورد نظری را در برخی حوزه‌های ژئوپلیتیکی ندارد و رتبه‌اش پایین آمده است و در برخی از حوزه‌ها، دیگر قدرت مسلط نیست. اگرچه در برخی حوزه‌ها، هنوز قدرت مسلط است. منظور ما، از افول این است.

برخی‌ها فکر می‌کنند ما آمریکا را خیلی خار و خفیف کرده‌ایم. واقعیت این است

دولت شما باید قوی شود؛ چرا که قرار است پایتخت جهان شوید.

مسجد کوفه، مسجد سهله و خانه امام‌زمان و مرکز تشکیل حکومت جهانی در اینجا (عراق) است. در عصر پیش از ظهور نیز، عراق جایگاه ویژه‌ای در این معادلات دارد. سقوط صدام، آن طاغی و یاغی خیلی مؤثر بود و این نظم، تغییر پیدا کرد. به همین دلیل است که ما می‌بینیم که بعد از سقوط صدام و شکل‌گیری یک دولت شیعی در عراق، به یک باره یک اصطلاح، مثل اصطلاح «هلال شیعی»، وارد قانون سیاسی جهان می‌شود که این اصطلاح را برای اولین بار، پادشاه اردن می‌گوید و بعد از آن، استراتژیست‌های بزرگ مانند کیسینجر، بر روی این قضیه تأکید می‌کنند که بله درست است، یک کمربند شیعی از شمال هند شکل گرفته است و تا سواحل مدیترانه ادامه پیدا کرده است.

بعضی‌ها این مسئله را پروپاگاندا در راستای ایران‌هراسی می‌دانستند. یک بخشی از آن، این است ولی بخش دیگرش، اشاره به یک واقعیت موجود است. واقعیت غیرقابل‌انکار این است که آن‌ها، این مسائل را بازگو می‌کنند. نظم جدید و موازنه جدید در منطقه، شکل گرفت و این اصطلاح را ناشی از نگرانی، مطرح کردند. از اینجا به بعد بود که کشورهایایی که طرفدار موازنه و نظم پیشین بودند، همه اقدامات خودشان را برای بازگرداندن وضعیت، به وضعیت



به نظر ما، این تأثیری است که تحولات این منطقه بر نظم بین‌المللی گذاشته است.

تغییر موازنه قدرت در نظام بین‌الملل، بر منطقه ما هم تأثیر گذاشته است. به هر حال کشور چین، زمانی که بعد از دو سه دهه تکاپوی اقتصادی، خودش را پیدا کرد، در حال حاضر در منطقه ما، به دنبال سهم است و این تأثیری است که همراه با تغییر موازنه در سطح جهانی می‌آید و اثرش را در منطقه ما می‌گذارد.

همچنین کشور روسیه که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، حدود یک دهه درگیر دوران فترت و سردرگمی بود، وقتی که غرب‌گراها

که آمریکا، هنوز در قدرت نظامی، اول است و بودجه ۸۰۰ میلیارد دلاری دارد و این بین ۸۰ تا ۱۰۰ برابر بودجه دفاعی ما است اما می‌بینیم که برخلاف قدرت برتر نظامی دنیا بودن، در یک سری حوزه‌های ژئوپلیتیک، دستش بالا است. این به معنی این است که تغییرات، کار خودش را کرده است.

در آن زمان، کشور ایران، ۷ میلیارد (برخی‌ها به ۱۶ میلیارد اشاره می‌کنند) هزینه کرده است و آمریکا ۷ تریلیون (۷۰۰۰ میلیارد) هزینه کرده است و این نسبت‌هایی است که ما مقایسه می‌کنیم که ببینیم باتوجه به هزینه‌های انجام شده، نتایج به دست آمده، چه چیزی است؟

داد، تغییر در سلسله مراتب توزیع قدرت در سطح جهان است.

بر اساس ۴ عامل پارادایم نظام‌سازی، ماهیت نظام‌سازی، برای نظام‌سازی و محتوای نظام‌سازی، معتقد هستیم که شاهد تغییر بنیادین در اصول و چارچوب‌های نظم آینده نخواهیم بود. پارادایم نظم‌سازی، همچنان مبتنی بر پارادایم رئالیسم خواهد بود و در نظم آینده جهان، قدرت، حرف اول را خواهد زد و همچنان قدرت، مناسبات را تنظیم خواهد کرد. ماهیت نظم آینده، همچنان هژمونیک خواهد بود، با این تفاوت که دیگر یک هژمون نخواهیم داشت، چند هژمون خواهیم داشت و این به معنی رقابت هژمون‌ها با یکدیگر، برای تعریف و تعیین حوزه‌های نفوذ است که همچنان مبتنی بر سلطه است.

از نظر نظم‌سازی، از بعد از وستفالیا، همواره مسیر نظم‌سازی، از بالا به پایین بوده است. نظم‌سازی در آینده هم از بالا به پایین خواهد بود؛ در صورتی که نظم‌سازی مطلوب ما، نظم‌سازی از پایین به بالا است؛ یعنی بازیگران فرودست در نظام بین‌الملل بتوانند به اندازه وزنشان (سهمشان)، تأثیرگذار باشند. اینکه ما می‌گوییم که چرا جهان اسلام، یک نماینده در شورای امنیت به عنوان عضو دائم ندارد، ناشی از همین قضیه است. در واقع، نظم‌سازی کاملاً از بالا اتفاق افتاده است؛ به این معنی که دنیا را به نوعی بودایی‌ها، یهودی‌ها و

کنار رفتند و ملی‌گرا و روس‌گراها به روی کار آمدند، ملاحظه کردیم که خودشان را پیدا کردند و در حال حاضر، در سطح جهانی عرض اندام می‌کنند.

در حال حاضر، این کشور به منطقه آمده است و ما می‌بینیم که حضور نظامی روسیه، در سال ۲۰۱۵ در سوریه، نقطه عطف این کشور است و خود این قضیه، یک پدیده و موضوع است که کشور روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، به یک کشور خاورمیانه‌ای آمده است و این اصلاً سابقه نداشته است ولی در این کشور خاورمیانه‌ای، حضور مستقیم نظامی دارد؛ به این معنی که در آن کشور، افراد نظامی (از جمله سرلشکر، سرتیپ و سرجوخه) آورده است و این موارد، تأثیراتی هستند که تغییر موازنه قدرت، در سطح جهانی، در منطقه ما گذاشته است.

سناریوهای پیش‌رو برای آینده

به نظر می‌رسد که نظم آینده، از نظر ماهوی با نظم کنونی، تغییر چندانی نخواهد داشت؛ این انتظار را به خودمان بدسیم. این روندهایی که در حال حاضر می‌بینیم که در حال جلورفتن است، به نظر می‌رسد از نظر ماهوی، تغییر چندانی نمی‌کند ولی جای بازیگران عوض می‌شود. آمریکا دیگر قدرت هژمون نخواهد بود و یکی از قدرت‌های برتر در کنار سایر قدرت‌های برتر، در نظم آینده خواهد شد؛ بنابراین تغییر جدی در ماهیت نظم آینده اتفاق نخواهد افتاد و اتفاقی که رخ خواهد

باشند و هم‌زمان از چالش‌های نظم کنونی رهایی یابند.

برخی عقیده دارند که نظم غرب، افول یافته است و نوعی نظم غیرغربی ایجاد شده است. استدلال‌هایی را نیز مثل عدم حضور آمریکا در پرونده‌های قفقاز مطرح می‌سازند البته برخی هم عقیده دارند که این مسئله، بازی جدید غرب است حتی اگر چالش‌هایی هم برایشان به وجود آمد اما هنوز همان نظم قبلی ادامه دارد. نوعی هرج و مرج کنترل شده است.

در منطقه و در دورانی که از آن به عنوان دوران گذار یا نظم جدید جهانی و... یاد می‌کنند، سبب شده است که کنشگران منطقه هم اقداماتی داشته باشند. به نظر می‌رسد که منطقه بیشتر به سمت وسوی تنوع‌بخشی، اتحاد و ائتلاف، فریز کردن مسائل تنش و... حرکت خواهد کرد.

تنوع‌سازی در گذار نظم جدید

در این شرایط اگر بحث تحریم وجود نداشت، از کشورهای منطقه پیشروتر بوییم؛ چراکه درون‌زایی داریم. از طرفی، راهبردهای متنوعی را به کار گرفتیم؛ درحالی‌که همسایه‌های ما بیشتر واردکننده بودند. ترکیه زمانی تنها به ناتواهمیت می‌داد ولی امروزه به بازار جهانی خود، تنوع زیادی داده است. در حوزه دفاعی، با ناتو و روس‌ها و از طرفی، با چین و آفریقای جنوبی نیز همکاری دارد.

مسیحی‌ها اداره می‌کنند، دو میلیارد مسلمان نادیده گرفته شده است. این نظم‌سازی، کاربردی ندارد. اگر قرار باشد که آمریکا هژمون باشد و در همان حال، توزیع قدرت تنها بین ۵ کشور صورت بپذیرد، ما این را نمی‌پذیریم و نمی‌پسندیم.

تغییر سلسله‌مراتب توزیع قدرت در نظم جدید اگر چین، قدرت فائقه شود، به دنبال چینی‌سازی جهان خواهد بود. اگر روسیه، قدرت فائقه شود، به دنبال روسی کردن جهان خواهد بود. اگر همه این موارد، اخطاب قدرت شوند، هر کدام سعی می‌کنند که رقابت کنند تا دنیا را از نظر فرهنگی و اجتماعی با تسلط بر رسانه‌ها، برای خود کنند و نظام ارزش‌های خودشان را ترویج دهند؛ بنابراین، این محتوا مطلوب ما نیست؛ از این جهت، معتقد هستیم نظم آینده از نظر ماهوی، تغییر چندانی نخواهد کرد و فقط سلسله‌مراتب توزیع قدرت، تغییر خواهد کرد ولی به هر حال همان‌طور که حضرت آقا در فرمایشات اردیبهشت سال گذشته فرمودند، ما باید در این جهان در حال گذار، نقش خودمان را ایفا کنیم و تأثیر خودمان را بگذاریم. در هر حال، ما در منطقه خودمان توانسته‌ایم. ان شاء الله در آینده بتوانیم با تداوم روند قدرت‌زایی و قدرت‌افزایی، حوزه تأثیر خودمان را از منطقه خودمان به جهان اسلام توسعه دهیم.

دکتر حسین آجرلو: بازیگرانی توانایی نظم‌سازی دارند که بتوانند استراتژی داشته

به نظر می‌رسد که روابط ایران و عربستان در سه فاکتور (فریز مسائل، تنوع بخشی و بندواگونی) قابل بررسی است:

فریز مسائل: درست است که ایران و عربستان در بحث کاهش تنش، تلاش‌هایی برای حل و فصل با میانجی‌گری چین داشته‌اند اما این روابط به گونه‌ای «فریز شده» است؛ چرا که مشکلات «ذاتی» است؛ از این رو نمی‌شود روی این موضوع حساب باز کرد که کاهش تنش به صورت عمقی حل خواهد شد.

تنوع بخشی: بدون شک، تاریخ گواه این موضوع است که نگاه ایران همیشه به غرب بوده است و کمتر به مناطق دیگر نگاه داشته است حتی با این که در حال حاضر، نگاه به شرق پررنگ‌تر شده است اما به نظر می‌رسد حتی دولت کنونی که با شعار توجه به همسایگان، وارد فاز عمل شده است هم به صورت عمقی به این موضوع توجه ندارد و به هیچ وجه نیروهای شبه نظامی وابسته به خود را در منطقه تنها نخواهد گذاشت. از طرف دیگر، عربستان به گسترش روابط خود با اسرائیل و آمریکا ادامه خواهد داد؛ از این رو مشاهده می‌شود که دو کشور، در حال تنوع سازی اهداف خود بدون توجه به حساسیت‌های همدیگر هستند که خود، چالش‌هایی در پی خواهد داشت.

بندواگونی: بدون شک، هردو کشور تا جایی که همدیگر اجازه خواهند داد و با هم همکاری خواهند داشت که توسعه محوری

امروزه کشوری مثل امارات نیز حدود ۲۵ میلیارد دلار بومی سازی انجام داده است. بومی سازی کشوری مثل عربستان ۲٪ بود اما به تازگی آن را به ۲۰٪ رساندند و تسلیحات خود را به صورت مخفیانه از چین خریدند؛ از طرفی تکنولوژی هسته‌ای شان را نیز ارتقا دادند، با روس‌ها همکاری دارند و شریک آمریکا نیز هستند. الگوی در حال گذار، در جریان است. بازیگران به خوبی خود را با آن تطبیق داده‌اند و تنوع سازی را ایجاد کرده‌اند. امروزه استراتژی کشورها بر پایه اتحاد و ائتلاف است. نظم جدید، بازیگرانی خواهد داشت و آن‌هایی توانایی نظم سازی دارند که بتوانند استراتژی داشته باشند و هم‌زمان از چالش‌های نظم کنونی رهایی یابند.

در حوزه تنوع بخشی، بازیگرانی موفق هستند که روندهای آینده را به درستی پیش بینی کنند. چین در حال حاضر، این بازیگر مهم است. در حوزه توسعه تکنولوژی‌ها نیز روند بومی سازی باید افزایش یابد. در این فضاهای ایجاد شده، می‌توانیم بومی سازی را افزایش دهیم. در حوزه تسلیحاتی، بازیگری که بتواند تسلیحات راهبردی خود را بومی سازی کند، برتری خواهد داشت. کشور ما با وجود همه فشارها، در گذرگاه است. ایران پتانسیل تبدیل به قدرت منطقه را دارد.

روابط ایران و عربستان در دوران گذار

تعادل بین‌المللی را خیلی عمیق‌تر از مرزهای سیاسی کشور، تحت تأثیر قرار داد. ایشان به انقلاب‌های روسیه و حتی به انقلاب ایران اشاره می‌کنند که این کشورها، از مرزهای خودشان خارج شده‌اند و نظامات منطقه‌ای و بین‌المللی را متأثر کرده‌اند.

از انقلاب فرانسه به بعد، هر کدام از این سه انقلاب کبیرا می‌توان مبدأ تحول نظام بین‌الملل قرار داد. انقلاب شناس‌ها، این سه انقلاب را انقلاب کبیر یا مادر، معرفی می‌کنند. انقلاب‌های کبیریا انقلاب‌های مادر، انقلاب‌هایی هستند که از پدیده‌ها و انقلاب‌های دیگری متأثر نشده‌اند و خودشان در نظام جهانی، منشأ اثر هستند. ملاحظه می‌شود که متأثر از این قضیه، تمام جنبش‌های اجتماعی، در بستر و مفهوم انقلاب کبیر اتفاق می‌افتند حتی می‌توان گفت که انقلاب‌های کبیر، معنای روح و معنای تمام جنبش‌های اجتماعی در جهان معاصر هستند؛ به عبارتی موتور محرکه جوامع بشری هستند.

انقلاب فرانسه، روسیه و ایران

از زمان انقلاب فرانسه تا انقلاب روسیه مشاهده می‌شود که به مرور، نظم لیبرالی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری، بر کل جهان حاکم شده بود و قدرت‌های اروپایی، جهان را در دست گرفته بودند. نکته‌ای که وجود دارد، این است که در این مقطع، شاید گفتمان لیبرالی به عینیت مشهود نیست و دلیل آن هم این است که آدرس مشخصی ندارد اما

هر کدام از آنها منجر به پیشسازی دیگری نشود. در واقع، هر دو کشور، همدیگر را در چارچوب عدم دخالت در حوزه نفوذ همدیگر می‌خواهند؛ نه عربستان تمایل به حضور ایران در منطقه نفوذ خود دارد و نه ایران تمایل به توسعه روابط و گسترش نفوذ عربستان در منطقه نفوذ خود خواهد داشت؛ بنابراین اگر به چشم‌انداز ۱۴۰۴ ایران و ۲۰۴۰ عربستان نگاه داشته باشید، به این جمع‌بندی خواهید رسید که در آینده، شاهد سردی روابط میان این دو کشور خواهیم بود.

دکتر علیرضا اسماعیلی: انقلاب اسلامی ایران، منازعات نظام بین‌الملل را از درون پارادایمی، به بین‌پارادایمی تغییر می‌دهد.

اگر از دیدگاه سطح تحلیل کلان به موضوع بحث نگاه شود، خاستگاه انقلاب اسلامی و قبل و بعد از آن، به عنوان مبدأ تحلیل در نظام بین‌الملل خواهد بود. افراد بسیاری به این گزاره معتقد هستند. بیشتر جامعه‌شناسانی که نگاه جامعه‌شناسی به انقلاب دارند، این مسئله را باور دارند و افراد دیگر مثل کیسینجر به این مسئله معتقد هستند. ایشان می‌گویند که انقلاب‌های بزرگ، برهم‌زننده ثبات نظام بین‌الملل و ایجادکننده نظم جدید هستند و حتی ایشان از انقلاب‌های کبیرا می‌برند.

در ادامه توضیح می‌دهند که انقلاب فرانسه که در ابتدا چطور به نظر می‌رسید، تنها به اصلاحات داخلی فرانسه منجر می‌شد ولی

از سال ۱۹۷۹ شاهد یک جریان سومی با عنوان انقلاب کبیراسلام ایران است. کانتکس اصلی در نظام جهانی، همین انقلاب سوم (انقلاب اسلامی) است؛ به عبارتی، پتانسیل تاریخی دو انقلاب قبلی کم‌رنگ شده بود و این انقلاب سوم است که بیشتر از همه تأثیرگذار است؛ به ویژه از فروپاشی شوروی به بعد که گفتمان انقلاب دوم کنار می‌رود، جایگاه این انقلاب سوم، ارتقا پیدا می‌کند. نظم آینده از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آقا با تکرار فراوان از دانشگاهیان، اساتید و دانشجویان، خواسته‌اند که به این موضوع ورود پیدا کنند و مشاهده کنند که

در دو مقطع بعدی دیده می‌شود که گفتمان لیبرالیسم به این دلیل که آدرس مشخصی دارد، عینیت بیشتری دارد و فرایند هویت‌یابی دال‌های آن، روشن‌تر و مشخص‌تر هستند. از سال ۱۹۱۷ م که انقلاب کبیر دوم (انقلاب روسیه) پیروزی شد، تقریباً تمام اتفاقات جهانی، به نوعی متأثر از آن بود. همین امر سبب شد که «نظم دوقطبی» شکل بگیرد و جهان به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شود. این انقلاب بزرگ، تقریباً نزدیک به ۷۰-۸۰ سال، نیمی از دنیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در حال حاضر نیز هرژمون مطلق نیمی از دنیا است.



در پاسخ می‌توان الگوی جدیدی را به نام الگوی «دو چمد قطبی» معرفی کرد که جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان نماینده اصلی گفتمان قدرت انقلاب اسلامی در هر دو سطح نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، در این نظام دو چمد قطبی، حضور فعال و تأثیرگذاری دارد.

هر انقلابی، گفتمان قدرت خودش را در نظام بین‌الملل، مفصل‌بندی و صورت‌بندی کرده است. همان‌طور که انقلاب کبیر فرانسه با گفتمان خودش، قدرت را صورت‌بندی کرد. انقلاب کبیر روسیه با گفتمان کمونیسم، خودش را معرفی نمود و در آخر، انقلاب اسلامی ایران که خودش را با گفتمان اسلام سیاسی صورت‌بندی کرده است.

تشابهات انقلاب‌های اومانیستی و تفاوت آن‌ها با انقلاب اسلامی

انقلاب‌های فرانسه و روسیه، انقلاب‌های «اقتصاد پایه» بودند. هر دو درون یک پارادایم مسلط مدرن جای دارند. اختلاف میان آن‌ها، اختلافات جوهری نیست، اختلافات تفسیری است؛ به این معنی که هر دو، دال مرکزی‌شان اومانیسم است.

در لیبرالیسم، صورت فردی اومانیسم، به‌عنوان خورشید این منظومه گفتمانی مورد نظر است که بردال‌های دیگر هویت می‌بخشد و در گفتمان کمونیسم، این صورت جمعی و «کالکتیویستی اومانیسم» است؛ در نتیجه

جایگاه ایران در مورد نظم آینده کجا است و چه اقداماتی را باید انجام داد که به آن نظم مطلوب مورد نظر رسید و عمل کرد؟ سال گذشته، تقریباً بعد از منازعه اوکراین - روسیه بود که حضرت آقا به نظم جدید جهانی اشاره فرمودند که با توجه به شاخصه‌های اثرگذاری جهانی و بین‌المللی انقلاب، لازم است که ایران اسلامی، در این نظم جدید، حضوری قدرتمند، در سطوح «نرم‌افزاری و سخت‌افزاری» داشته باشد.

بر این موضوع تأکید دارم که محققان، سطوح نرم‌افزاری را در تحقیقاتشان خیلی کم در نظر می‌گیرند؛ در حالی که باید به هر دو جنبه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری توجه شود یا چند ماه پیش، در صحبت‌های دیگر فرمودند که نظم کنونی جهان، در حال تغییر پیدا کردن است و نظم جدیدی در جهان حاکم خواهد شد. نقش و جایگاه ایران در این نظم جدید کجا است؟ این یک سؤال مهم است. این دقیقاً موضوعی است که باید روی آن فکر شود؛ بنابراین ایران می‌تواند در این نظم جدید، جایگاه برجسته‌ای داشته باشد.

بر اساس مباحث اشاره شده، حال این پرسش مطرح است که در نظم و نظام بین‌المللی جدید، الگوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران کدام است و جمهوری اسلامی ایران، چه جایگاهی را می‌تواند در این نظم جدید داشته باشد؟

و جهان، عرصه رقابت دو گفتمان لیبرالیسم و کمونیسم است. ساحت نظام بین‌الملل و ساب سیستم‌ها هم به نوعی متأثر از این مورد هستند. در زیرسیستم غرب آسیا، زیرمجموعه گفتمان کمونیسم، خرده گفتمان «ناصریسم» و «بعثیسم» وجود داشت و کشورهای ذیل این موارد تعریف می‌شدند.

از طرف دیگر خرده گفتمان‌های «پهلویسم»، «سلفیسم» و «کمالیسم» وجود داشت البته صهیونیسم هم موردی بود که فراموش شد. دال ضروری خرده گفتمان‌ها، وابستگی شان است؛ به این معنی که اگر وابستگی آن‌ها را بگیرید، دچار «بحران معنا» می‌شوند. آن‌ها وابسته به یکی از این کلان گفتمان‌های نظام بین‌الملل هستند.

در این مقطع، قدرت انقلاب اسلامی ایران وارد عرصه منازعات منطقه‌ای و جهانی شد و از همان ابتدا، با دو گفتمان هژمون عرصه بین‌الملل و هم با تمام خرده گفتمان‌های منطقه‌ای، وارد غیریت‌سازی شد. در واقع، با آمدن این گفتمان، «پهلویسم» از بین رفت و به مرور «کمالیسم» تضعیف شد.

اسلام سیاسی؛ تنها رقیب گفتمانی لیبرالیسم اگر گفتمان‌ها رقیب نداشته باشند، دچار «بحران معنا» می‌شوند. بعد از فروپاشی شوروی و افول کمونیسم، گفتمان لیبرالیسم دچار بحران معنا شد و اولین بار «باری بوزان» حدود دو ماه بعد از فروپاشی شوروی، این موضوع را هشدار می‌دهد و مقاله‌ای در سال ۱۹۹۱

تفاوت چندانی بین آن‌ها نیست و برای همین می‌بینیم که دال‌های دیگر هم به یکدیگر نزدیک هستند؛ برای مثال، هر دو معتقد و باورمند به سکولاریسم هستند؛ با این حال، گفتمان لیبرالیسم، آزادی فردی را می‌پذیرد و درون حیطة آزادی فردی، اجازه دین‌داری می‌دهد ولی گفتمان کمونیسم، آزادی‌های فردی را نمی‌پذیرد و رویکرد آتئیستی دارد و فضای تنفسی در حوزه تنفسی نمی‌دهد.

اما انقلاب اسلامی ایران، انقلابی «فرهنگ پایه» است و مطالبی که میشل فوکو و همچنین تدا اسکاچپول مطرح می‌کنند، این است که این انقلاب، اقتصاد پایه است. به اعتقاد ما، انقلاب اسلامی ایران، منازعات نظام بین‌الملل را از درون پارادایمی به بین پارادایمی تغییر می‌دهد و در حال حاضر، ما شاهد یک منازعه بین پارادایمی هستیم؛ به ویژه بعد از اینکه، گفتمان کمونیسم افول پیدا کرد، این منازعه شکل جدی‌تری به خودش گرفته است.

ما انقلاب اسلامی را مبدأ تغییر تاریخ روابط بین‌الملل در نظر گرفته‌ایم. مقطع اول، بعد از جنگ جهانی دوم تا قبل از انقلاب اسلامی و مقطع دوم، از انقلاب اسلامی تا فروپاشی شوروی و مقطع سوم، از فروپاشی شوروی تا به این لحظه است.

گفتمان‌های اصلی و زیرشاخه‌های آن از طرفی دو سطح نظام بین‌الملل و سطح ساب سیستم غرب آسیا را داریم که قبل از انقلاب اسلامی است، دو انقلاب بزرگ یا دو گفتمانی را خودشان صورت‌بندی کرده‌اند

هیئت‌مدیره، آمریکا است ولی در مورد تحولات نظام بین‌الملل، بدون همکاری قدرت‌های دیگر نمی‌تواند تصمیم بگیرد.

۳. نظام بین‌الملل چندقطبی Multipolar

این نظریه را «هنری کیسینجر» مطرح کرده است که آمریکا در آن، جایگاه هژمونی برتر را ندارد و شش بازیگر از جمله آمریکا، اروپا، چین، ژاپن، روسیه و هندوستان، قدرت اصلی آن را برعهده دارند البته از قدرت‌های درجه دوم و سوم هم نام می‌برد که با همکاری قدرت‌های اصلی، دنیا را اداره خواهند کرد.

۴. الگوی دو چمد قطبی international system bi-multipolar

در ثبت نرم‌افزاری، نظام بین‌المللی آینده دوقطبی، مطلوب ما است. گفتمان لیبرالیسم، از آن جایگاه تک هژمونی پایین‌تر آمده است و گفتمان انقلاب اسلامی هم ارتقا پیدا کرده است؛ بنابراین در عرصه نرم‌افزاری، نظام بین‌الملل دوقطبی «لیبرالیست» و «گفتمان انقلاب اسلامی» است که هانگینتون هم به این مسئله اشاره کرده است. در عرصه سخت‌افزاری هم نظام چندقطبی است که دو قدرت دیگر از جمله ایران و برزیل را می‌توان به آن اضافه کرد؛ چرا که هر دو کشور، مؤلفه‌های سخت‌افزاری لازم از حوزه اقتصادی، عمق استراتژیک، وسعت کشور و جمعیت گرفته تا مؤلفه‌های دیگر را برای بازیگری در سطح اول دنیا دارا هستند.

منتشر کرد و در آن اشاره کرد که حتماً باید Other یا رقیب دیگری تعریف شود؛ در غیر این صورت، دچار بحران معنا خواهند شد. این مقاله را «هانگینتون» گسترش می‌دهد و به کتاب تبدیل می‌کند که در بخش برخورد تمدن‌ها، رقیب اصلی‌شان را گفتمان اسلام سیاسی با محوریت جمهوری اسلامی ایران برجسته می‌کنند و گفتمان قدرت انقلاب اسلامی در نظام بین‌الملل، به اصلی‌ترین و تنها رقیب موجود تبدیل شده است.

سناریوهای آینده نظم جدید جهانی اگر سناریوهایی که برای آینده نظم جدید طراحی شده است را دسته‌بندی کنیم، می‌توان آن‌ها را به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. نظام بین‌الملل تک‌قطبی unipolar international system

نظم تک‌قطبی، به نظریات نسل اول برمی‌گردد؛ به عبارتی، به دوران دهه اول بعد از فروپاشی شوروی برمی‌گردد که ایالات متحده در فضای سرمستی ناشی از حذف شوروی، تئوریسین‌های آن، تئوری‌هایی را مطرح می‌کنند که جایگاهی را برای امپراتوری آمریکا در نظر می‌گیرند.

۲. نظام تک چندقطبی Uni-multipolar system

این نظریه تا حدودی «واقع‌بینانه‌تر» است و «ساموئل هانگینتون» آن را ارائه کرده است. این نظریه، این موضوع را می‌پذیرد که نظام بین‌الملل، مثل یک «هیئت‌مدیره» است که آمریکا رئیس آن است. به‌هرحال رئیس

پیشنهادها

در الگوی دو چند قطبی، اصالت منازعات در سطح نرم افزاری (دوقطبی) تعیین می شود و این سطح، اصیل تراست و همچنین این سطح، ماهیت منازعات و تعاملات را به سطح سخت افزاری دیکته می کند. ما با این رویکرد حرکت می کنیم که حضرت آقا فرمودند یک جایگاهی را ببینید که جایگاه ایران مطلوب باشد. فکرمی کنم که تا قبل از ظهور این الگو، الگوی مطلوب ما است که کشور ایران در دو سطح نرم افزاری و سخت افزاری جزء بازیگرهای اصلی نظام بین الملل آینده خواهد بود.

متأسفانه در رشته روابط بین الملل به این مسئله توجهی نکرده اند و این در حالی است

که غربی ها به این مسئله توجه بسیاری دارند. هانگینتون این مسائل را می بیند و می گوید که رقیب ما این موارد است. کیسینجر می گوید که نظامات بین المللی، انقلاب های کبیر هستند. میشل فوکو تعابیر مختلفی در مورد ایران دارد و چهره چهارم قدرت را مطرح می کند؛ درحالی که چهره سوم قدرت را غربی ها دارند؛ درحالی که پژوهشگران داخلی در تحلیل هایشان به قدرت گفتمانی انقلاب اسلامی ایران توجه کافی نداشته اند.

